

ای عاشقان ای عاشقان هنگام کوچ است از جهان
درگوش جانم می رسد طبل رحیل از آسمان
این بانگها از پیش و پس بانگ رحیل است و جرس
هر لحظه ای نفس و نفس سر می کشد درلا مکان
زین شمع های سرنگون زین پرده های نیلگون
خلقی عجب آید برون تا غیبهها گردد عیان
زین چرخ دولابی ترا آمدگران خوابی ترا
فریاد از این عمر سبک زنهار از این خواب گران
ایدل سوی دلدار شو ای یار سوی یار شو
ای پاسبان بیدار شو خفته نشاید پاسبان
هرسوی شمع و مشعله هرسوی بانگ و مشغله
کامشب جهان حامله زاید جهان جاودان
تو گل بدی و دل شدی جاهل بدی عاقل شدی
آنکو کشیدت اینچنین آنسو کشاند کهکشان
درکف ندارم سنگ من باکس ندارم جنگ من
با کس نگیرم تنگ من زیرا خوشم چون گلستان
پس خشم من زان سربود وز عالم دیگر بود
اینسو جهان آنسو جهان بنشسته من بر آستان